

دکتر سید احمد موثقی*

اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰

چکیده: تغییرات اقتصادی و اجتماعی در ترکیه در سال‌های ۵۰-۱۹۲۰ با توجه به ترکیب طبقاتی نخبگان حاکم و پایگاه اجتماعی رژیم کمالی به‌طور اساسی و همه‌جانبه و موزون صورت نگرفت. علیرغم کسب استقلال سیاسی و اصلاحات گسترده فرهنگی و سیاسی، وابستگی اقتصادی از طریق پیمان لوزان حفظ شده بود و کشور در چارچوب نیازهای اقتصاد و بازار جهانی یک جهت‌گیری صادراتی از طریق فروش محصولات کشاورزی و منابع طبیعی اتخاذ نمود که منافع حاصله عمدتاً در اختیار گروه‌های حاکم قرار می‌گرفت و نخبگان نظامی و اداری در پیوند با نخبگان زمیندار و تجاری مانع شکل‌گیری بورژوازی ملی و کارآفرینان صنعتی و مدرن می‌شدند. طبقات متوسط و پایین شهری و روستایی به‌واسطه جلوگیری آگاهانه از تغییرات اساسی نظیر اصلاحات ارضی در منافع حاصله شریک و سهمین نشدند. بحران اقتصادی جهانی در ۱۹۲۹ ترکیه را مثل کشورهای آمریکای لاتین ناگزیر به اتخاذ سیاست جایگزینی واردات نمود. پیوند سیاسی، اقتصادی، مالی و تجاری ترکیه با دول غربی به ویژه ایالات متحده، به ویژه طی جنگ دوم جهانی و پس از آن در دوره جنگ سرد به تقویت بورژوازی کمپرادور از قبل شکل گرفته انجامید. در نتیجه با وجود رشد اقتصادی و گسترش بخش صنایع در این دوره، یک استراتژی صنعتی شدن مستقل و پایدار و منعطف در راستای منافع ملی و توسعه اقتصادی طراحی و عملی نشد، به‌طوری که طبقات متوسط و پایین خواهان تغییر اوضاع شدند و حزب جدیدالتأسیس دموکراتیک (DP) در دهه ۱۹۵۰ درصد بهره‌برداری از این فضای جدید برآمد.

واژگان کلیدی:

رشد اقتصادی، صنعتی شدن کشاورزی، بورژوازی، توسعه، وابستگی، سرمایه‌گذاری خارجی

مقدمه

بررسی تغییرات اقتصادی - اجتماعی در ترکیه جدید در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰ از منظر اقتصاد سیاسی هدف این مقاله است. مسأله اصلی در اینجا این است که تجربه نوسازی و توسعه در حوزه اقتصادی در ترکیه در این فاصله، مشابه بسیاری از دیگر کشورهای جهان سوم، به دلایلی موفق نبود. این دلایل و علل و عوامل به پارادوکس‌های عمده‌ای بر می‌گردد که مانع نوآوری‌های فکری - علمی و تکنولوژیکی اصیل و صنعتی شدن به رهبری بورژوازی ملی در راستای منافع ملی، همراه با شکل‌گیری طبقات اجتماعی قوی و مستقل و یکپارچه در بوندی پایدار و باثبات، گردید. اولاً نخبگان جدید و کمالیستی هیچ‌گونه ایدئولوژی اقتصادی - اجتماعی روشنی نداشتند و به دنبال آن در صدد تغییرات اساسی و ساختاری نبودند. ثانیاً، تأکید بر نوسازی و اصلاحات فرهنگی و سیاسی بدون تأکید همزمان بر توسعه اقتصادی و صنعتی و انجام اصلاحات اساسی و ضروری در حوزه اقتصادی بود. دهقانان و طبقات متوسط و پایین در فرایند نوسازی و در تصمیم‌گیری‌ها نقشی نداشتند و منافع آنان نیز نادیده گرفته شد. به علاوه، استقلال سیاسی به قیمت وابستگی اقتصادی و در کنار آن به دست آمده بود. رشد اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی نامتوازن تابع اقتضائات بازار جهانی و اقتصاد بین‌الملل جریان پیدا کرد. علاوه بر اینها نخبگان جدید با حفظ ساختار اجتماعی کهن و در پیوند با اربابان زمیندار و تجار و متحدین خارجی آنان جهت‌گیری داشتند و مانع اصلاحات ارضی و هرگونه تغییر اساسی و ساختاری در راستای منافع ملی شدند. اتحاد و ائتلاف نخبگان ملی و محلی، شهری و روستایی، زمینداران و تجار و سرمایه‌گذاران صنعتی تحت سیطره دولت و رهبر و حزب واحد و نظامی یک‌سالار و پدرسالار و سرکوبگر، ناپایدار و بی‌ثبات بود. در نتیجه، نوسازی و رشد اقتصادی به اعماق و لایه‌های پائینی جامعه نفع چندانی نرساند و جوشش از پایین به بالا نداشت. در واقع شبه نوسازی همراه با نظامی نیمه فئودال در جهت حفظ وضع موجود همزیستی پیدا کرده بود. نوآوری‌های علمی و تکنولوژیکی، صنعتی شدن و حل و رفع فقر و شکاف طبقاتی در این تجربه و تجربه‌های مشابه در سایر بلاد جهان سوم حاصل نشد و به جای توسعه، رشد اقتصادی با سیاست‌های اقتصادی جانبدارانه به نفع گروه‌های

خاص در پیوند با سرمایه خارجی و به ضرر منافع طبقات متوسط و پایین جامعه و منافع ملی، جریان پیدا کرد و رژیم کمالیستی را در پایان این دوره دچار بحران نمود.

تغییرات اقتصادی - اجتماعی (۱۹۲۰-۳۰)

ادغام و یکپارچه‌سازی اقتصاد ترکیه در اقتصاد جهانی از طریق تجاری کردن کشاورزی، حتی پیش از بنیان‌گذاری جمهوری در ۱۹۲۳ آغاز گردیده بود. آن‌طور که کیدر (۱) تبیین می‌کند این وابستگی اقتصادی از طریق فروش مازاد اقتصادی به وجود آمده عمدتاً در بخش کشاورزی، در مبادله برای خرید کالاهای صنعتی، تحقق یافته و عملی شده بود. اما در این روند انواع مختلفی از اجاره‌داری زمین از دوره عثمانی وجود داشت که شامل زمین‌های دولتی (میری)، زمین‌های مؤسسات خیریه (وقفی)، و خصوصی (ملک) می‌شد. (۲) در نظام میری، که مهم‌ترین بخش از زمین‌ها بوده و حدود ۴۰٪ زمین‌های قابل کشت را در بر می‌گرفت، دولت زمین را به‌طور عاریه‌ای به فرماندهان و سران نظامی، در مقابل تهیه اسلحه و نیروی نظامی جنگ‌ها واگذار می‌کرد، و مالیات‌هایی به نام عشریه (ده یک) جمع‌آوری می‌نمود. (۳) املاک خانوادگی دهقانی کوچک نیز، در مناطقی که حقوق مالکیت رسمی از طرف دولت اعطا شده بود وجود داشت، و این دهقانان تولیدکنندگان واقعی بودند که در برابر دولت مرکزی وظیفه و مسئولیت پرداخت مالیات را به عنوان مالیات دهندگان به عهده داشتند. (۴)

اما از اواخر قرن هجدهم به بعد، هنگامی که دولت عثمانی در مرکز تضعیف می‌شد، رژیم‌های اربابان زمیندار در آناتولی غربی توسط اعیان و اشراف محلی (اعیان) در حال شکل‌گیری بود. قانون ارضی ۱۸۵۸، علی‌رغم آنکه نظم میری را حفظ و به دولت کارکردهای تنظیم‌کننده گسترده‌ای واگذار می‌کرد، متصرفین اراضی میری را قادر به انتقال یا فروش حقوقشان به دیگران می‌کرد و بدین ترتیب، نظام میری را به ملک‌داری خصوصی نزدیک‌تر می‌نمود. (۵) با این وجود، همان‌طور که کیدر (۶) متذکر می‌شود، سلطه اعیان بر دهقانان غالباً در سطح جمع‌آوری مالیات باقی ماند، همراه با ترتیبات اجاره‌داری که محدود به مناطق تجاری شده‌تر بود، و گرایش غالب در ساختار توزیع زمین «جزء جزء شدن از طریق ارث» بود.

علاوه بر نقشی که دولت و اربابان زمیندار سنتی ایفا می‌کردند، تجاری شدن کشاورزی و نیز به خود اختصاص دادن املاک و دارایی‌ها و فرصت‌های اقتصادی که توسط جمعیت‌ها و اقلیت‌های یونانی و ارمنی، قبل و بعد از جنگ جهانی اول و سپس در طول دهه ۱۹۲۰، رها شده بود، یک طبقه سرمایه‌دار بومی را ثروتمند و توانمند کرد. در حوزه کشاورزی، این به خود اختصاص دادن به قول کیدر (۷) در «یک پویایی پیچیده تمرکز - جزء جزء شدن»، که از همان اوایل روند تجاری شدن جریان داشت، مؤثر واقع شد.

بنابراین، برای سرمایه تجاری ایجاد و حفظ موقعیتی با مشخصه وجود تولیدکنندگان کوچک و مستقل محصولات صادراتی سودمند بود. رژیم ترک‌های جوان (پس از ۱۹۰۹) سعی کرد «تقسیم کار قومی» موجود را که طی آن دهقانان یونانی و ارمنی املاک کوچکی را در تصاحب داشتند، به ویژه در منطقه از میر و در آدانا و سواحل دریای سیاه، از بین ببرد و متحدین طبیعی در درون رده‌های سرمایه‌داران تجاری و اکثراً با ریشه‌های قومی یکسان، جستجو کرده و بیابد. (۸)

در پی آن، در طول دوره جابه‌جایی آرامنه از یک بخش از امپراتوری عثمانی (آناتولی شرقی) به بخشی دیگر (سوریه) در فاصله ۱۶-۱۹۱۴، زمینداران بزرگ فرصت مناسبی برای متمرکز کردن املاک متصرفی‌شان یافتند. تأثیر غیرمستقیم این اخراج‌ها و جابه‌جایی‌ها، از طریق قطع و جداسازی پیوند طبیعی میان سرمایه تجاری و تولیدکننده کوچک، «تقویت تولیدکننده تجاری بزرگ در تلاشش برای وسعت بخشیدن به اراضی‌اش» بود. (۹) به علاوه، مهاجرت حدود یک میلیون نفر یونانی از ترکیه بین سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۲۳ و فروش املاک و دارایی‌های آنان، بار دیگر در «متمرکز شدن زمین در دستان تعداد قلیلی از زمینداران ثروتمند» مؤثر افتاد. (۱۰) تحت شرایط «یک نسبت بالای زمین/کار» که ویژگی آناتولی پس از جنگ بود، این امر متحمل است که هیچ فشاری برای یک توزیع عادلانه زمین به عمل نیامده باشد و به جای آن اراضی رها شده و مجدداً مدعی پیدا کرده، عامل عمده‌ای در جهت تسریع تمرکز املاک متصرفی شده باشد. (۱۱) با این وجود، این روند از نظر منطقه‌ای تفاوت‌ها و تنوعاتی داشت. در همه استان‌های ساحلی تجاری شده، نظیر مناطق تراس، آیگین جنوبی و آدانا، بالاترین تعداد

مزارع بزرگ یافت می‌شد، در حالی که در آناتولی شرقی و جنوب شرقی املاک متصرفی بزرگ که به صورت «اجاره‌داری شبه فئودالی غیرتجاری» و ترتیبات اجاره‌داری، یعنی در واحدهای کوچک، با تعداد گسترده‌ای از املاک دهقانی کوچک کشت می‌شدند، یافت می‌شد. (۱۲)

دگرگونی تکنیک‌های تولیدی و واردات ماشین‌آلات کشاورزی، از جمله تراکتورها، روابط اجاره‌داری سنتی را تغییر داد. دهقانان بی‌زمین همچنان اجاره‌دار باقی ماندند، ولی اکنون آنها مجبور به کشت محصولات مورد نظر ارباب زمیندار بودند. (۱۳) زمینداران ناگزیر به کنترل سطح تکنولوژی برای تحکیم و تداوم سلطه سیاسی و اقتصادی‌شان بر دهقانان اجاره‌دار بودند. تمرکز زمین در چارچوب مزرعه‌داری کاپیتالیستی با ورود تقریباً ۲۰۰۰ تراکتور، به خصوص در مناطق کشاورزی تجاری از میر و آدانا، رو به ترقی نهاد. (۱۴)

ترکیه در فاصله ۹-۱۹۲۳ سرمایه‌گذاری آزاد و انباشت سرمایه را در بستر یک اقتصاد به‌طور استثنایی باز ولی تحت حمایت دولت، تجربه نمود. (۱۵) در این دوره استراتژی توسعه کمالیستی در هماهنگی کامل با سرمایه‌گذاری آزاد بود و برخی قانون‌گذاری‌های اقتصادی عمده صورت گرفته و اعمال شده بود تا آن را تشویق کند، نظیر تأسیس بانک ایس (IS) در ۱۹۲۴، قانون تشویق صنعت در ۱۹۲۷، و قانون تنظیم و رگوله کردن تجارت خارجی ۱۹۲۹. (۱۶) بدین ترتیب یک نوع اقتصاد بازار و فرایند توسعه کاپیتالیستی به عنوان چارچوب کلی توسعه، پذیرفته شده بود. (۱۷)

کنگره اقتصادی از میر (۱۹۲۳) نقطه آغاز ایفای نقشی فعال توسط دولت جدید در فرمول‌بندی و تنظیم سیاست‌های اقتصادی بود. با این وجود، این کنگره تحت سلطه و کنترل انجمن تجارت ملی ترکی به تازگی سازمان‌یافته بود، که بیشتر به سرمایه‌گذاری آزاد علاقه داشت تا به دخالت دولت. (۱۸) بنا به نوشته بر بروگلو (۱۹)، این کنگره با دقت توسط بورژوازی کمپرادور ترکی استانبول و زمینداران بزرگ آناتولی تحت کنترل و هدایت قرار گرفته بود که هدف عمده‌شان در دست گرفتن «کسب و کار و تجارت بورژوازی اقلیت‌ها» و بسط پایگاه تجاری خودشان جهت حفظ یک موضع رقابتی در برابر شرکت‌های بزرگ مادر شهرها، بود. دو موضوع اساسی مورد بحث در این کنگره

عبارت بودند از نقش دولت در توسعه اقتصاد و نقش سرمایه خارجی در توسعه اقتصادی. در مورد اول تأکید بر نقش عمده سرمایه‌گذاری خصوصی (با مداخله حکومتی مستقیم محدود) بود، و در مورد دوم، همان‌طور که خود آتاتورک بیان نمود، تأکید بر «تضمین‌های لازم دادن به سرمایه خارجی» برای جلب سرمایه‌گذاری بود. (۲۰) با وجود این، قدرت زمینداران در اتحاد و ائتلاف کمالیستی تضمین نمود که نه در ۱۹۲۳ و نه پس از آن، اصلاحات ارضی به عنوان بخشی از نوسازی اقتصادی حتی مطرح نشود. هیچ‌گونه تلاشی در جهت اصلاح اجاره‌داری زمین در سال‌های نخست جمهوری صورت نگرفت. (۲۱) در واقع دولت کمالیستی متعهد به حمایت کردن و سازش برقرار نمودن میان منافع گوناگون، به منظور گردآوردن آنان در راستای برنامه‌اش برای «نوسازی» و «توسعه» اقتصاد ترکیه در چارچوب سرمایه‌داری بود. (۲۲)

تا ۱۹۲۳ اکثر گروه‌های قومی غیرترک قدرت اقتصادی‌شان را از دست داده بودند، در عین حال که کنترل سرمایه‌داری خارجی بر اقتصاد ترکیه تحت پیمان لوزان خاتمه یافته بود. (۲۳) با وجود این براساس همان پیمان، حکومت ترکیه محکوم به حفظ سطح تعرفه‌های پیش از جنگ بود. این پیمان هیچ‌گونه محدودیتی بر روی حرکت سرمایه خارجی چه به عنوان سرمایه‌گذاری مستقیم و یا به صورت اعتبارات، وضع و برقرار نکرد (۲۴)، و یک بانک مرکزی قوی به‌طور چشمگیری در سیاست‌های آن نادیده گرفته شده بود. همان‌طور که کیدر (۲۵) ذکر می‌کند:

«فرصت‌هایی که بدین ترتیب در کشور پیرامونی برای سرمایه تجاری فراهم شد، در محیطی با کمترین مزاحمت توسط قدرت سیاسی، به بهترین وجه مورد بهره‌برداری قرار گرفت. از آنجایی که بازرگانان بخش مسلط و از نظر سیاسی مؤثر بورژوازی را تشکیل می‌دادند، سهولت نفوذ در اقتصاد ترکیه هم مطلوب اقتصادهای توسعه یافته مرکز بود و هم مطلوب صاحبان منافع اقتصادی حاکم در داخل کشور.»

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به ویژه با مشارکت ترک‌ها، مورد تشویق قرار گرفت و منجر به تأسیس و استقرار حدود یک سوم شرکت‌ها در دهه ۱۹۲۰ شد. (۲۶) بنا به نوشته کیدر (۲۷)، میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ترکیه در ۱۹۲۶ به مبلغ ۶/۵ میلیون

لیره ترکی، در ۱۹۲۷ به مبلغ ۵/۳ میلیون لیره ترکی، در ۱۹۲۸ به مبلغ ۸ میلیون لیره ترکی و در ۱۹۲۹ به مبلغ ۱۲ میلیون لیره ترکی رسید، و یک سوم این سرمایه‌گذاری‌ها در دهه ۱۹۲۰ مستقیماً مربوط می‌شد به سرمایه‌تجاری، یعنی سرمایه‌گذاری در بانک‌ها، کمپانی‌های تجاری، بیمه و سهام و امتیازات اعطایی در تجارت خارجی. دو سوم بقیه سرمایه‌گذاری در صنایع و معادن بود.

اما در حالی که همه سرمایه‌گذاری خارجی در صنایع به سمت بازار داخلی جهت‌گیری داشت، در معادن سرمایه فقط برای تولید محصولات قابل صدور سرمایه‌گذاری می‌شد، یعنی مواد خام برای صنعت در اروپا بود، نه به عنوان یک نهاده یا ورودی برای صنعت داخلی. مالیه عمومی با مشارکت فعال سرمایه‌گذاران محلی خصوصی و مشارکت سرمایه‌ای از جانب سرمایه‌گذاران خارجی هم مورد تأکید قرار گرفته بود. (۲۸)

البته، در غیاب بورژوازی ملی، اعضای نخبگان کمالی از طریق منابع و حمایت‌های دولتی نقش مهمی در برپایی برخی نهادها و مؤسسات عمده نظیر بانک تجارت، بانک صنعت و معدن، و بانک کشاورزی ایفا کردند. در این دوره، دولت کوشید صنایع خصوصی را تشویق کند. با این وجود دولت مالکیت و کنترل کامل بر صنایع مربوط به نفت، مواد احتراقی، کاغذ، نمک، و بعد سیمان، راه آهن، تسهیلات بندری شهرهای ساحلی عمده و برخی سرمایه‌گذاری‌ها در معادن و صنایع استخراجی را نیز خود در دست گرفت. (۲۹)

با توجه به وضعیت بسیار بد و ضعف شدید اقتصاد ترکیه پس از ۱۹۱۸، نقش فعال دولت در بهبود اوضاع اقتصادی ضروری بود. کاهش میزان جمعیت هم به علت مرگ‌ومیر در جنگ و هم به علت مهاجرت انبوه اقلیت‌ها (از ۱۵/۸ میلیون نفر در ۱۹۱۳ به ۱۳/۶ میلیون نفر تا ۱۹۲۷) حتی کاهش درصدی بزرگتر نیروی کار را موجب گردید. (۳۰) تلفات نظامی ترکیه ۱/۸۰۰/۰۰۰ نفر برآورده شده بود. (۳۱) سرشماری ۱۹۲۷ تعداد زنان بیوه را قریب به یک میلیون نفر نشان می‌داد. (۳۲) به همین دلایل، تعداد کارگران زن، هم در کشاورزی و هم در صنعت، افزایش یافت. سرشماری صنعتی ۱۹۲۷ نشان می‌دهد که ۳۸/۰۰۰ نفر از زنان در کارگاه‌های با چهار کارگر یا بیشتر مشغول کار

بودند که ۲۶٪ کل کارگران حوزه تولید را تشکیل می داد؛ بیشترین تمرکز زنان در صنایع نساجی بود که در آن ۱۶/۰۰۰ کارگر زن ۵۲٪ نیروی کار را تشکیل می دادند. (۳۳)

بنابراین، حکومت دست به اقداماتی برای تسهیل واردات ماشین آلات کشاورزی زد و بانک کشاورزی از طریق اعتبارات و وامها خرید تراکتور را تشویق نمود. حکومت همچنین ایستگاههای تحقیق کشاورزی، مزارع تجربی و آزمایشی، هیأت های مشاوره ای، برپا کرد و بذر توزیع نمود و کشت محصولات معینی را تشویق کرد. (۳۴) نظام میری ملغی گردید و اصل مالکیت خصوصی زمین «با قوت تمام» معرفی و اجرا شد. (۳۵)

مالکیت خصوصی زمین منجر به ادعای مالکیت زمینداران و کشاورزان بزرگ بر روی مناطق وسیعی از زمین گردید. (۳۶) شبکه های حمل و نقل گسترش یافت و مالیات کشاورزی سنتی، عشریه یا ده یک، که ادعای یک دهم محصول کشاورزی را برای حکومت داشت، ملغی گردید. این اقدام اخیر حداقل ۱۲٪ افزایش در مازاد و محصول قابل فروش در بازار را برای دهقان متوسط به وجود آورد (۳۷) و بخشی از کشاورزان را از حالت «تأمین معاش خود» به حالت تولید مازاد برای بازار منتقل نمود. (۳۸) با این وجود، مالیات سنگین باقی ماند و حدود ۱۵-۱۲٪ از GDP را در بر گرفت، که غالباً مرکب از مالیات های نزولی بر روی مصرف انبوه می گردید. (۳۹) مکانیسم عمده انتقال مازاد از کشاورزی «رابطه مبادله»، یا سیاست قیمت ها، شد. (۴۰)

بدین ترتیب، مکانیزه شدن کشاورزی و استقرار اعتبارات و تعاونی های بازاریابی، مازاد کشاورزی را از طریق صادرات به وجود آورد. تجاری شدن فزاینده و جهت گیری صادراتی کشاورزی، آن را بخش دارای سریع ترین میزان رشد در اقتصاد کشور ساخت. (۴۱) هم شرایط مساعد جوی و آب و هوایی که اجازه کاشت و برداشت خوب را می داد و هم رابطه مبادله جهانی برای کشاورزی و قیمت محصولات کشاورزی، در دهه ۱۹۲۰ تا زمان رکود بزرگ جهانی (۱۹۲۹)، در این روند نقشی حیاتی داشت. (۴۲)

همان طور که عیساوی (۴۳) می نویسد، بهبود اوضاع اقتصادی کمتر به خاطر کمک مستقیم حکومت بود که «نه ابزارهای مالی و نه آزادی سیاسی اقدام برای ترویج و ارتقاء یک برنامه توسعه قوی را داشت.» به علاوه، بخش دام یک سوم ارزش افزوده در کشاورزی را بر عهده داشت. (۴۴) در پس نرخ های کلی رشد بالا یک افزایش سالانه ۸٪ در تولید

کشاورزی از ۲۵-۱۹۲۳ تا ۲۹-۱۹۲۷، قرار داشت. (۴۵) بدین ترتیب سهم بخش صنعت از حدود ۱۰٪ کل GDP در ۲۵-۱۹۲۳ به ۹-۸٪ در ۲۹-۱۹۲۷ کاهش یافت. (۴۶) صنایع کارخانه‌ای که پیش از دهه ۱۹۲۰ بخش عمده‌اش صنعتی بومی و داخلی بود (تهیه‌کننده کالاهای مصرفی نظیر پوشاک، فرش، پارچه، و همه انواع محصولات صنعتکاری)، در طول دهه ۱۹۲۰ به علت رقابت تولیدات خارجی و محو و ناپدید شدن بنگاه‌های اقتصادی سازمان‌دهنده به رهبری یونانی‌ها و سایر اقلیت‌ها، رو به زوال رفت. (۴۷) تا دهه ۱۹۳۰، تجارت عمدتاً در دست بخش خصوصی باقی ماند. (۴۸) در مجموع، در دهه ۱۹۲۰ نرخ رشد تولید ناخالص ملی (GNP) به‌طور میانگین ۴/۱۱٪ در سال بود که بیشتر این رشد از کشاورزی ناشی می‌شد. (۴۹)

اما این رشد مبتنی بر صادرات، عمدتاً بر پایه کشاورزی، پویا و پایدار نبود. این رشد به‌طور ناموزون و در چارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری در حال رشد دنبال می‌شد. همان‌طور که کارپت (۵۰) متذکر می‌شود، گروه‌های متمکن دوره‌های قبل که در عین باقی ماندن در پس‌پرده از نظر اقتصادی از نظام سیاسی حمایت می‌کردند و نیز با همراهی‌شان با نظم فکری - بوروکراتیک از نظر اقتصادی منتفع می‌شدند، به آن معنای مدرن کلمه مدیران اقتصادی و کارآفرینان نبودند، و عملکرد اقتصادی‌شان از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۸، و از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۰، با ارزیابی از منظر تقاضا و انتظارات،

«رضایت‌بخش نبود چون آنها فاقد ویژگی‌های پویا و نوآورانه کارآفرینان مدرن بودند. توضیح علت انفعال اقتصادی اعضای این گروه، علی‌رغم ثروتی که داشتند را در میان سایر چیزها، می‌توان در تکیه آنان بر مالکیت زمین به عنوان منبع اولیه قدرت اقتصادی، و دسترسی محدود به تکنولوژی، جستجو نمود.»

بنا به نوشته کیدر (۵۱)، سیاست‌های حکومت به نفع توسعه تجاری بخش کشاورزی بود و به کشاورزان اجازه بهره‌مند شدن از «درآمدهای بالاتر» و عملی کردن بازاری شدن^۱ سهم بزرگتری از مازاد، به جای واگذار کردن آن به سازوکارهای بازاری و

غیربازاری کنترل، را می‌داد. در نتیجه تولید و بازاری شدن رو به رشد پنبه، تنباکو، و اقلام دیگر، همچنین یک فرایند تخصصی شدن شکل گرفت که از طریق آن «روستاهای بیشتری تبدیل به مناطق کشت تک محصولی به پیروی از الزامات تقسیم کار جهانی شدند» (۵۲).

بدین ترتیب، از نظر وابستگی، رهبری کمالی استقلال سیاسی را به قیمت وابستگی اقتصادی از طریق پیمان لوزان در دوره حساس ۹-۱۹۲۳، کسب کرده بود. همان‌طور که کیدر (۵۳) استدلال می‌کند، دهه ۱۹۲۰ دوره ادغام و یکپارچگی کامل در اقتصاد جهانی بود که یک ساختار تقریباً نمونه از یک اقتصاد وابسته را به نمایش می‌گذارد و مرکب بود از «مجموعه‌ای از روابط سلسله مراتبی در درون اقتصاد جهانی». اما این وابستگی به جای رکود نوع خاصی از رشد را به وجود آورد. ادغام و یکپارچگی کشاورزی ترکیه در بازار جهانی در سهم محصولات صادراتی از نظر نوع محصولات عمده هویدا بود. در طول دهه ۱۹۲۰، پنبه، تنباکو، انجیر و کشمش به‌طور منظم نزدیک به ۶۰٪ کل صادرات ترکیه را تشکیل می‌داد. (۵۴) تأثیر بازار جهانی بر صنعت ترکیه از طریق نابودی صنایع بومی به علت رقابت واردات محسوس بود؛ اگر چه در همان دوره یک بخش صنعتی مدرن به منظور تکمیل روابط تجاری، شروع به شکل‌گیری کرد که تا اندازه زیادی با سرمایه خارجی تغذیه مالی شده بود. (۵۵) رابطه مبادله کشاورزی در طول سال ۱۹۲۵ تا ۱۸٪ کاهش یافت، بخشی به عنوان پیامدهای بحران کشاورزی بین‌المللی که در ۱۹۲۵ شروع شد، و علی‌رغم بهبود اندکی در دوره ۲۸-۱۹۲۶، مجدداً در ۱۹۲۹ به سطح ۱۹۲۵ نزول کرد. نتیجه این امر عبارت بود از «یک تغییر و تبدیل در توزیع درآمد به ضرر کشاورزی، احتمالاً با افزایش نابرابری ناشی از آن در میان کل جمعیت کشور» (۵۶).

از نظر توزیع، عدالت و فقر، هانسن (۵۷) یادآور می‌شود که «رنج و مصیبت در طول سال‌های نخست جمهوری ادامه یافت» که بخشی از آن به عنوان پیامد مبادله جمعیت گسترده مورد توافق در کنفرانس لوزان بود که در آن «مسلمانان روستایی فقیر و بی‌سواد همواره بازنده بودند». به علاوه، در طول روند مکانیزه و تجاری شدن کشاورزی، نابرابری منطقه‌ای رشد کرد و همان‌طور که کیدر (۵۸) ذکر کرده است، توزیع خطوط راه آهن نمایانگر «یک نابرابری آشکار» بین مناطق غربی دارای جهت‌گیری بازاری، مناطق

داخلی تولیدکننده مازاد، و مناطق دارای کشاورزی معیشتی شرق، شمال شرقی و جنوب غربی بود. در این فرایند همچنین این اربابان زمیندار و تجار (نخبگان روستایی - شهری در ائتلاف کمالیستی) بودند که بیش از همه نفع بردند، نه دهقانان معمولی. آنها میزان زیادی از مازاد حاصله از کشاورزی را به دست آوردند بدون اینکه آن را در بخش صنعت و در صنایع کارخانه‌ای سرمایه‌گذاری کنند. علاوه بر آن، علی‌رغم سهم و شراکت عمده دهقانان در بهبود اوضاع اقتصادی (از طریق صادرات محصولات کشاورزی)، همان‌طور که عیساوی (۵۹) یادآور می‌شود، بخش شهری مورد توجه بیشتری قرار گرفت. گسترش چشمگیر تعداد دانش‌آموزان مدارس، به ویژه در سطح دبیرستان، عمدتاً در شهرها صورت گرفت، و در مورد خدمات، پزشکی نیز این امر صادق بود.

این نابرابری فزاینده عمدتاً ریشه در ساختار اجتماعی موجود داشت که در روند نوسازی کمالیستی تغییری نکرده بود. بنا به نوشته بربروگلو (۶۰)، روابط تولیدی موجود در مناطق روستایی، با قدرت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی اشراف (اعیان) و سلطه آنان بر شعبات محلی نهادهای بر پا شده توسط دولت به صورت اتحادیه‌های اعتبارات و تعاونی‌های تولیدکنندگان که همراه با نمایندگی‌شان در مجمع ملی کبیر ادامه یافته بود، دست نخورده باقی ماند. منابع مالی تعاونی‌ها و اعتبارات اعطایی از طریق بانک کشاورزی همگی در جهت حساب‌های خصوصی خود آنان انحراف یافته بود. بدین ترتیب، در حالی که با این شیوه‌ها اربابان زمیندار قادر به بسط ثروت و دارایی‌شان و ثروتمندتر کردن خودشان بودند، دهقانان بی‌زمین و تولیدکنندگان کوچک همچنان و همانند گذشته اسیر و برده آنان باقی ماندند. (۶۱) از نقطه نظر روستائیان، همان‌طور که کاپیت (۶۲) ذکر می‌کند:

استقرار روستاها به عنوان موجودیت‌های حقوقی و اصلاحات دهه ۱۹۲۰ خیلی شبیه به دستورات صادره از بالا در دوران‌های گذشته مورد تفسیر قرار گرفته بودند. این دستورات به‌طور مکتوب هرگاه که قدرت برای اعمال آن در روستا حاضر بود ناگزیر باید متابعت و عملی می‌شد ولی هرگاه که روستائیان فرصت می‌یافتند آن را به زیان خود تفسیر و تحلیل نموده یا نادیده می‌گرفتند. باید گفت موفقیت آن

اقدامات اولیه، ولو محدود، به این علت بود که هیچ‌گونه جایگزینی به روستائیان ارائه نشده بود. به همین سان، کُندی روستائیان در امر تغییرات به علت فقدان یکپارچگی و پیوند آنان با کلیت ملی، یا دقیق‌تر، عدم تکمیل ساختار ملی بود.

تغییرات اقتصادی - اجتماعی در دهه ۱۹۳۰

سال ۱۹۲۹ نقطه عطفی در سیاست‌های اقتصادی رژیم کمالی بود، زیرا در آن سال رکود بزرگ جهانی آغاز شد. وابستگی به واردات از کشورهای غربی (از طریق صدور مواد خام) یک بحران اقتصادی جدی در ترکیه ایجاد کرد که دولت را ناگزیر به انتقال از موضع غیرمداخله‌جویانه‌اش به سمت سیاست حمایت‌گرایی و جایگزینی واردات بر مبنای سرمایه خصوصی نمود. این گرایش همچنین با انقضاء کاپیتولاسیون‌ها در ۱۹۲۹ همزمان و منطبق و تقویت شده بود که طی آن کشور نهایتاً استقلال در برقراری مالیات و تعرفه را به دست آورده اما سال ۱۹۲۹ سالی بود که نخستین قسط از بدهی‌های رژیم عثمانی قدیم نیز باید پرداخت می‌شد.

تأثیر انقلاب روسیه و نفوذ آن در سیاست دولت‌سالارانه ترکیه، همراه با گرایش جهانی به سمت تنظیم و رگوله کردن دولتی در دوران رکود، و بعد تأثیر سیاست‌های کورپوراتیستی آلمان و ایتالیای فاشیست، هم اهمیت داشتند. بورژوازی ترک، انتظارات دولت در رابطه با صنعتی شدن سریع را برآورده نکرده بود و رهبری کمالیستی شروع به احساس عدم اعتماد نسبت به بورژوازی تجاری، به ویژه عناصری که با تجارت خارجی سروکار داشتند، نموده بود. (۶۳) سودهای عظیم کسب شده توسط تجار بزرگ عموماً در امر تجارت و رباخواری به کار گرفته شده بود نه در امر تولید صنعتی. (۶۴)

با این وجود، طلوع «دولت سالاری» و آغاز سرمایه‌داری دولتی در ترکیه جدید عمدتاً در بحران جهانی در مراکز دنیای سرمایه‌داری و تأثیر قوی آن بر اقتصاد پیرامونی ترکیه قابل ردیابی است. این گرایش تدریجی و عمل‌گرایانه بود نه براساس آموزه‌ای منسجم، و تا حدودی یک واکنش دفاعی نسبت به رکود جهانی رو به وخامت و تا حدودی نیز منعکس‌کننده نفوذ فکری گروهی از اقتصاددانان و نویسندگان ترک فعال در

نشریه دوره‌ای ماهانه کادرو بود. (۶۵) بنا به نوشته کیدر (۶۶)، با پیدایش رکود، حرکت کالاها و پول بین ترکیه و اقتصاد جهانی کاهش یافت، و اقتصاد ترکیه بیشتر پاسخگوی محرک‌ها و جهت‌گیری‌های برخاسته از سیاست‌های حکومتی گوناگون شد تا پاسخگوی بازارهای جهانی کم‌پاداش. رکود همچنین سبب کاهش سهم مازاد تخصیص یافته به سرمایه تجاری و سرمایه بهره‌آور مرتبط با تجارت شد.

باز پرداخت بدهی‌های رژیم سابق، و مهم‌تر، بدتر شدن ناگهانی تراز تجاری به علت افزایش واردات در ۱۹۲۹ پس از اعلام ساختار تعرفه‌ای جدید، منجر به کاهش قابل توجه ذخایر ارز خارجی و کاهش ارزش لیره ترکی شناور گردید. (۶۷) رابطه مبادله خارجی ترکیه تا ۲۳٪ در ۱۹۲۹ و ۳۳٪ دیگر در فاصله ۳۴-۱۹۲۹ بدتر شد. (۶۸) متعاقب آن، این وضع خودش را به وخامت، رابطه مبادله داخلی به ضرر کشاورزی سرایت داد که تا ۲۳٪ در فاصله ۳۴-۱۹۲۹ نزول کرد. (۶۹) کاهش قیمت محصولات کشاورزی در سطح جهانی رابطه مبادله را بدتر کرد و درآمدهای صادراتی را از میزان بالای ۱۹۲ میلیون لیره ترکی در ۱۹۲۵ به ۹۲ میلیون لیره ترکی در ۱۹۳۴ تقلیل داد. (۷۰) بدین ترتیب کاهش شدید درآمدهای صادراتی ترکیه در طول ۳۳-۱۹۲۹، منجر به اتخاذ سیاست جدیدی شد که طی آن دخالت دولت در روابط اقتصادی خارجی گسترش یافت، اما در بازار داخلی حمایت شده از این دخالت جلوگیری شده بود. تا ۱۹۳۳، همان‌طور که محمد (۷۱) ذکر می‌کند، جمهوری ترکیه با یک بحران اقتصادی مواجه شده بود:

تولید داخلی را کم بود، و کمک‌های مالی گسترش یافته تحت شرایط قانون ۱۹۲۷ برای پیشرفت صنایع خصوصی نتوانسته بود تقریباً هیچ‌گونه تأثیر سودمندی داشته باشد. در حقیقت، تعدادی شکست‌های تجاری رخ داده بود که بخشی به خاطر فقدان سرمایه کافی بود و بخشی دیگر به علت عدم صلاحیت مدیریتی. در نتیجه، یک تغییر و تبدیل در تأکید به نفع مشارکت و مالکیت مستقیم دولتی، و برنامه‌ریزی اقتصاد به وجود آمد.

سیاست حمایت‌گرایی و دولت‌سالاری و کنترل دقیق تجارت خارجی از طریق سیاست‌های تصحیح و جبران موازنه پرداخت‌ها، در دهه ۱۹۳۰ منتهی به یک مازاد

تجاری شد که به نحو قابل ملاحظه‌ای عایدات مبادله خارجی کشور را افزایش داد و همراه آن موازنه پرداخت‌ها را بهبود بخشید. (۷۲) تولید صنعتی و مخصوصاً کارخانه‌ای پس از ۱۹۲۹ نرخ‌های بالای رشد را نشان داد. تولید صنایع کارخانه‌ای در طول ۱۹۲۹-۳۲ به طور میانگین سالانه بیش از ۱۵٪ افزایش یافت، که نتیجه مستقیم اصلاح تعرفه و سیاست حمایت‌گرایی بود. (۷۳) تأثیرات مخرب وابستگی به اقتصاد جهانی در طول رکود بزرگ در واقع رهبری کمالیستی را مجبور به اتخاذ ترکیبی از سیاست حمایت‌گرایی و دولت‌سالاری در دهه ۱۹۳۰ نموده بود. بنا به استدلال کیدر (۷۴)، دولت پیرامونی و سلطه سرمایه تجاری جای خود را به یک نوع دولت‌سالاری داده بود که سرمایه تجاری از قبل تضعیف شده را تحلیل برد و سیاست‌هایی را به نفع سرمایه صنعتی به اجرا درآورد.

ویژگی‌ها و عناصر اصلی دولت‌سالاری، که در کنگره سوم حزب RPP حاکم در مه ۱۹۳۱ پذیرفته و در ۳۳-۱۹۳۲ آغاز شد، عبارت بودند از تنظیم و کنترل تجارت و سرمایه خارجی، ملی کردن سرمایه‌گذاری‌ها و شرکت‌های خارجی (گرچه گرامت کامل پرداخت شده بود)، درجه‌ای از کنترل حکومتی بر روی بازارهای داخلی، از جمله حمایت و نظارت حکومت نسبت به قیمت کالاهای کشاورزی و صنعتی، و تثبیت نرخ‌های بهره. به علاوه، نخستین و دومین برنامه‌های توسعه پنج ساله، با تغذیه مالی توسط بانک‌ها و نمایندگی‌های تازه مستقر شده و کمک فنی و مالی خارجی (از اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده، بریتانیا و غیره)، نشانگر ظهور دولت به مثابه عامل تولیدکننده و سرمایه‌گذار عمده در اقتصاد ترکیه بود. (۷۵) از همان ابتدا رهبری کمالیستی خود را متعهد به حمایت از سرمایه‌گذاری خصوصی کرده بود، و در این سیاست جدید در چارچوب اقتصادی مختلط نیز، همان‌طور که هانسن (۷۶) یادآور می‌شود، آنها هنوز به دولت‌سالاری به عنوان «سیاستی ضروری برای حمایت و تقویت مالکیت خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی» می‌نگریستند، با توجه به شرایط خارجی نامساعد برای سرمایه‌گذاری خصوصی، نه به عنوان یک استراتژی طراحی شده برای حذف و محور فعالیت بخش خصوصی.

غیر از معادن زغال‌سنگ و خطوط راه آهن تحت مالکیت خارجی، هیچ‌گونه مصادره

مهم صنایع بخش خصوصی توسط دولت رخ نداد (۷۷) و صنایع و معادن خصوصی هرگز ممنوع نشد. از کل سرمایه‌گذاری ناخالص حدود ۱۰-۹٪ از GNP در طول ۹-۱۹۳۳، تقریباً ۶۵-۵۰٪ متعلق به بخش خصوصی بود. (۷۸) با این وجود، در فرایند صنعتی شدن دهه ۱۹۳۰، ملی کردن، مدیریت (انحصار) و سرمایه‌گذاری توسط دولت به تدریج افزایش یافته بود. آمارگیری ۳۹-۱۹۳۲ نشان می‌دهد که مؤسسات صنعتی با مالکیت خصوصی از ۱۴۷۳ فقره به ۱۱۴۴ فقره کاهش یافت و تا ۱۹۴۱ تعداد آنها باز هم کاهش یافته و به رقم ۱۰۵۲ رسید. (۷۹)

برنامه اول که در فاصله ۴-۱۹۳۲ شکل گرفته و اتخاذ شد، با کمک مشاوران روسی و کمک مالی شوروی (سابق) آغاز شده بود و طی آن بیست کارخانه جدید تأسیس گردید. (۸۰) شوروی در ۱۹۳۳ برای ترکیه کمک فنی و یک وام توسعه بدون بهره معادل ۱۸ میلیون دلار آمریکا تدارک دید و این وام قرار بود «بر حسب مقادیر نامعینی از تولیدات ترکیه» بازپرداخت شود. (۸۱) به طور همزمان، برخی مشاوران آمریکایی هم دعوت شده بودند. (۸۲) هدف اولیه برنامه اول تولید کالاهای مصرفی از طریق توسعه صنعت با جایگزینی واردات بود، در حالی که هدف برنامه دوم (مصوب ۱۹۳۸ ولی متوقف شده به واسطه جنگ جهانی دوم) عمدتاً تولید کالاهای سرمایه‌ای بود و «معادن، الکتریسیته، بنادر، تجهیزات و ماشین‌آلات اهداف محوری آن را تشکیل می‌دادند.» (۸۳) دولت به دلیل منابع مالی محدود و به منظور اجرای طرح‌های برنامه دوم، به طور فزاینده‌ای به غرب برای اخذ وام روی آورد که در اواخر دهه ۱۹۳۰ دریافت شد، از جمله دو وام از انگلستان. با کمک و اعتبارات انگلیس که بالغ بر ۶۰ میلیون دلار می‌شد، یک پیش‌نویس ۱۱۲ میلیون لیره ترکیه برنامه پنج ساله دوم در ۱۹۳۶ تهیه و در ۱۹۳۸ به اجرا درآمد. (۸۴) در سرتاسر دهه ۱۹۳۰ تأکید عمده بر روی صنعتی شدن بود و توجه کمتری به کشاورزی شد، اگرچه درجه محدودی از نوسازی نیروهای تولیدی در کشاورزی، قابلیت تولید و بهره‌وری و سهم آن در رشد اقتصادی را افزایش داد.

بنا به نوشته هانسن (۸۵)، نرخ رشد صنایع کارخانه‌ای در دهه ۱۹۳۰ بالا بود و سهم آن در تولید ناخالص داخلی (GDP) از ۸/۴٪ در ۲۹-۱۹۲۷ به ۱۳/۴٪ در ۳۹-۱۹۳۷ افزایش یافت؛ گرچه تأثیر بر روی اشتغال نسبتاً کم بود زیرا صنایع سرمایه‌بر، دولتی و

بزرگ مقیاس جایگزین صنایع کاربر، خصوصی و کوچک مقیاس شده بود. یعنی، این سرمایه‌گذاری‌ها در بخش دولتی عمدتاً در «صنایع نوپا»ی سرمایه‌بر بود که در آن اشتغال آهسته‌تر از اشتغال در سرمایه‌گذاری‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کوچک مقیاس رشد کرد. در همین دوره، نرخ‌های رشد برای کشاورزی ۶/۲٪ و برای صنعت ۱۰٪ بود. با این وجود، صنعت نسبت به کشاورزی بخش خیلی کوچکتری بود (۹/۵٪ در مقابل ۴۹/۸٪ از کل GDP) و قیمت‌های نسبی قویاً به ضرر کشاورزی و به نفع صنعت تغییر کرد. (۸۶) پروین و هیک (۸۷) با این استدلال که در طول دوره آتاتورک و جانشینش اینونو، توجه اندک یا هیچ توجهی به «توسعه کشاورزی» نشده بود، می‌نویسند در طول دوره ۱۹۲۳-۱۹۳۸، قابل‌اتکاترین تخمین‌ها میانگین نرخ رشد سالانه تولید کشاورزی را ۳/۶٪، نرخ رشد صنعتی را ۶/۴٪ و برای درآمد ملی ۳/۷٪، درآمد سرانه ۱/۸٪، با نرخ رشد جمعیت ۱/۹٪، را نشان می‌دهد.

روند صنعتی شدن که پس از ۱۹۳۱ آغاز شد، بنا به نظر کاریت (۸۸)، به عنوان یک عنصر اقتصادی-تکنولوژیکی جدید تغییرات، تولید را افزایش داد ضمن اینکه به شدت الگوهای تحرک اجتماعی و قشربندی اجتماعی را تغییر داد و در پیدایش «یک طبقه کارگری» و رشد سریع «یک گروه از کارآفرینان مدرن»، و نیز در تغییرات حاصله در «ساختار، کارکردها و ایدئولوژی تحصیل‌کردگان»، انعکاس یافت.

ساختار بخش‌های اقتصادی طبقه متوسط، که در اصل توسط گروه‌های کشاورز و پیشه‌وران نمایندگی می‌شد، از طریق رشد صنعتگران کارخانه‌ها، عرضه‌کنندگان محصولات صنعتی، و سرمایه‌گذاران بانکی، متنوع شد. (۸۹) در حالی که طبقه متوسط «قدیم» مرکب از تحصیل‌کردگان، نظامیان و بوروکرات‌ها بود، طبقه متوسط جدید از رده‌های صنعتگران، کارآفرینان و پیمانکاران مشتق می‌شد. (۹۰) پایه صنعتی و معدنی اقتصاد ترکیه گسترش یافت و مدیران و کارگران صنعتی تربیت شدند. (۹۱) به علاوه، تغییر و تبدیل در سیاست اقتصادی از کشاورزی به صنایع کارخانه‌ای و صنعت، تدریجاً مهاجرت مردم از مناطق روستایی به مناطق شهری را افزایش داد و بدین طریق نرخ شهرنشینی را بالا برد. البته علت دیگر مهاجرت فزاینده از روستا به شهر این بود که «زمین موجود دیگر کفاف تغذیه جمعیت رو به افزایش را نمی‌کرد.» (۹۲) جمعیت کل

مردم سالانه و در فاصله ۴۰-۱۹۲۳، ۱/۷٪ رشد کرد (۱۷/۸۲۱/۰۰۰ نفر در ۱۹۴۰) (۹۳) و جمعیت شهرنشین ۱۶/۴٪ کل جمعیت در ۱۹۲۷، ۱۶/۹٪ در ۱۹۳۵، و ۱۸٪ در ۱۹۴۰ بود. (۹۴)

اما به نظر می‌رسد تضاد منافع در درون دستگاه دولتی و در میان گروه‌های اجتماعی حاکم مانع تحقق صنعتی شدن اصیل و حقیقی می‌شد، و صاحبان منافع مستقره در پیوند با کمپانی‌های خارجی هم در برابر آن مقاومت می‌کردند. در نتیجه، رشد صنعتی در این دهه مثل رشد کشاورزی در دهه قبل مطابق با الزامات و پیامدهای اقتصاد جهانی در حال وقوع بود. همان‌طور که بوراتا و (۹۵) ذکر می‌کند، این صنعتی شدن دولت سالارانه یک فرایند «توسعه کاپیتالیستی» بود که در آن فعالیت‌های اقتصادی دولت سرچشمه انباشت سرمایه خصوصی بود. در این روند، استعمار کارگر روزمزد در صنایع دولتی و نیز خصوصی تشدید شد. کارگران مجبور به کار در ساعات طولانی در مقابل پرداخت اندک و تحت شرایط کاری غیربهداشتی و ناسالم بودند، در حالی که اتحادیه‌های کارگری غیرقانونی و اعتصابات ممنوع شده بودند. (۹۶) در طول نیمه نخست دهه ۱۹۳۰ در تقریباً همه موارد بررسی شده در صنایع گوناگون، دستمزدها یا تغییر نکرده بود یا کاهش یافته بود. (۹۷) به علاوه، برنامه صنعتی شدن، همان‌طور که عیساوی (۹۸) متذکر می‌شود، دچار «عدم کارایی و عدم تعادل‌های فنی و مالی» بود و هزینه هم برای خزانه دولت و هم برای مصرف‌کننده بالا بود، و برخی شاخه‌های صنایع خصوصی از رقابت ناعادلانه به نفع بنگاه‌های اقتصادی دولتی رنج می‌بردند.

به علاوه، به کشاورزی بی‌توجهی شده بود و این بخش بنا به نوشته بربروگلو، (۹۹) به علت مقاومت اربابان زمیندار و اشراف قدرتمند در سرتاسر آناتولی، هرگز به طور موفقیت‌آمیزی با برنامه‌های پنج‌ساله پیوند نخورد و در حاشیه فرایند صنعتی شدن باقی ماند، و طرح‌های زیادی هرگز کاملاً عملی و محقق نشد، به ویژه اصلاحات ارضی. در نتیجه، تعداد وسیعی از پروژه‌ها «فقط روی کاغذ» باقی ماندند، و بقیه هم که اجرا و تکمیل شدند ساختار اقتصاد روستایی را به‌طور اساسی تغییر نداده و اصلاح نکردند یا فرایند نوسازی را در بخش کشاورزی تسریع نکردند. (۱۰۰)

محصولات کشاورزی عمده در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ گندم و سایر غلات بود و

پس از آن محصولات دامی (پشم، چرم، و گوشت)، و در مقیاسی کوچکتر ولی از نظر تجاری مهم، طیف متنوعی از محصولات، از قبیل تنباکو، کشمش و پنبه (۱۰۱) حرکت و سرعت کشاورزی توسط تولید گندم تنظیم شده بود؛ تکنولوژی کشاورزی کشت و زرع سنتی مبتنی بر باران و استفاده از حیوانات برای بارکشی، نیروی کار انسانی، و زمین اصلاح نشده بود، یعنی اساساً متکی به تنها نیروی کار و زمین. تا پس از جنگ جهانی دوم، «هیچ تغییر چشمگیری در تکنولوژی کشاورزی به وجود نیامده بود، نه مکانیزه شدن و نه استفاده از نهاده‌های تجاری همچون کود، آفت‌کش‌ها، و بذر دارای بازدهی بالا» (۱۰۲).

دستاوردهای محدود دولت در حوزه کشاورزی در طول این دوره، از طریق در هم شکستن روابط غالباً شبه فئودالی در مناطق روستایی و دگرگونی و تبدیل آن به کشاورزی کاپیتالیستی، آن‌طور که یک بخش رادیکال بوروکراسی کمالیستی امید داشت، به دست نیامده بود. (۱۰۳) اطلاعات موجود (۱۰۴) نشان می‌دهد که در طول دوره کمالیستی حدود دو و نیم میلیون خانوار دهقانی کوچک یا فقیر و محروم تحت سلطه چند هزار خانواده زمیندار بسیار ثروتمند قرار داشتند. املاک و دارایی‌های این زمینداران ثروتمند به قدری عظیم بود که، آنها علاوه بر تصاحب زمین‌های وسیع ادعای مالکیت بر صدها روستا را داشتند که مالکیت آنان را بر کل دره‌های سرتاسر کشور تعمیم می‌داد. بدین ترتیب،

این نابرابری گسترده در مالکیت و کنترل زمین زمینداران بزرگ را قادر به تسلط بر ساختار اقتصادی - اجتماعی روستایی نمود و... آنها توانستند سلطه خود را بر توده‌های دهقانی آناتولی تحمیل کنند... در میان ثروت فئودالی، اکثریت وسیعی از دهقانان تحت شرایطی زندگی می‌کردند که سبب رنج و مصیبت و بدبختی برای آنان بود. استاندارد زندگی آنان به غایت پایین بود، و میانگین درآمد سرانه کل جمعیت روستایی (شامل زمینداران بزرگ) در ۱۹۳۵، ۳۲ لیره ترکی (یا ۲۵ دلار آمریکا) بود. (۱۰۵)

در واقع هیچ‌گونه اصلاحات ارضی در دهه دوم جمهوری صورت نگرفت. به جای آن، از طریق قوانینی نظیر قانون عمومی ۱۹۲۹ و قانون اسکان ۱۹۳۴، بیش از یک میلیون

هکتار از زمین‌های دولتی توزیع شد و همچنین از طریق اصلاحیه‌ای بر یک ماده از قانون اساسی بهره‌برداری از برخی زمین‌های خصوصی برای استفاده عمومی، در صورتی که ارزش بازاری آن زمین‌ها پرداخت می‌شد، مجاز شمرده شد. (۱۰۶) این قوانین و مقررات هیچ جایی برای سلب مالکیت زمین‌های افراد برای توزیع مجدد باقی نگذاشت و سلب مالکیت را دشوار و پرهزینه ساخت. (۱۰۷)

از نظر توزیع، برابری و رفع فقر، این تغییرات اقتصادی نه تنها منافع اعیان و اشراف محلی را تهدید نکرد، بلکه حتی آن را افزایش داد و تقویت نمود. (۱۰۸) مالیات بر شرکت‌ها، مالیات بر ارث، مالیات‌های غیرمستقیم و سایر مالیات‌های پرداختی توسط ثروتمندان از ۴۶/۳ میلیون لیره ترکی در ۱۹۲۳ به ۴۳/۷ میلیون لیره ترکی در ۱۹۳۹ کاهش یافت، اما مالیات‌های پرداختی توسط توده‌های کارگر (عمدتاً مالیات بر درآمد و مصرف) بیش از پنج برابر افزایش یافته و از ۲۵/۹ میلیون لیره ترکی در ۱۹۲۳ به ۱۴۰/۶ میلیون لیره ترکی در ۱۹۳۹ رسید. (۱۰۹)

علی‌رغم استدلال برخی نویسندگان (۱۱۰) مبنی بر اینکه رهبری رده‌بالای جبهه ملی همواره در دستان کادر خرده بورژوازی نظامی / اداری باقی ماند و اینکه حمایت مستقیم از آنان عمدتاً از افسار بوروکراتیک و حرفه‌ای ناسیونالیست شهری و روستایی بر می‌خاست، در واقع تعداد زیادی از اربابان زمیندار و عناصر تجاری بر مجمع ملی کبیر سلطه یافتند. اگرچه سهم و میزان افراد شاغل در حِرَف اقتصادی مدرن در میان نمایندگان جدیداً انتخاب شده از مجمع یا مجلس سوم به چهارم (۵-۱۹۳۱) از ۱۷٪ به ۴۱٪ افزایش یافت (سهم تجار از ۹٪ به ۲۰٪ افزایش یافت)، و همراه با آن کاهش شدیدی در سهم و میزان مقامات رسمی رخ داد و از ۵۷٪ به ۲۳٪ رسید، با این وجود، مجمع یا مجلس چهارم یک مورد استثنایی باقی ماند و تا ۱۹۳۵ «الگوی قدیمی دوباره برقرار شد.» (۱۱۱) اعیان و اشراف محلی نفوذشان را از طریق ارتباطات حکومتی و حزبی در غیاب یک نیروی دهقانی از نظر سیاسی بسیج شده و یک طبقه کارگر قوی یا بزرگ، افزایش دادند. در بخش‌های وسیعی از ترکیه روستایی، «الگوهای حرمت‌گذارانه^۱ و

مشتری‌گرایانه^۱ بین اشراف زمیندار و دهقانان فقیر غالب شد.» (۱۱۲)

بدین ترتیب، تغییرات ساختاری در حوزه‌های اقتصادی-اجتماعی صورت نگرفت و در مناطق روستایی اصلاحات ارضی انجام نشد، و دهقانان و طبقه کارگر رو به رشد از فرایند نوسازی و رشد اقتصادی بهره نبردند.

تغییرات اقتصادی-اجتماعی در دهه ۱۹۴۰

در طول دوره جنگ جهانی دوم مداخله‌گرایی دولت در ترکیه به اوج خود رسید، و عصمت اینونو، جانشین آتاتورک (۵۰-۱۹۳۸)، طیف جدیدی از کنترل‌های اقتصادی، همراه با اجرای برنامه دوم (۴۳-۱۹۳۹)، را اتخاذ و برقرار کرد. این رشد بیشتر در دولت‌سالاری و اقتدارگرایی از طریق یک «قانون دفاع ملی» (ژانویه ۱۹۴۰)، پاسخی به فشارهای اقتصادی سخت و شدید، علی‌رغم قیمت بالای صادرات کروم و سودهای عظیم حاصله توسط تجار و فعالان بازار سیاه و کشاورزان بزرگ بود. میزان هزینه زندگی در ۱۹۴۳ به بیش از سه برابر سطح ۱۹۳۸ افزایش یافت، (۱۱۳) و کمبود کالاهای اساسی، نرخ بالای هزینه‌های نظامی، و نارسایی نظام مالیاتی، فشارهای تورمی را افزایش داد که منجر به وضع مالیات بر سرمایه شد که در اواخر ۱۹۴۲ اعمال گردید. بنا به نوشته لوئیس: (۱۱۴)

دو گروه بیشترین سودها را از جنگ بردند، کشاورزان بزرگ که از افزایش قیمت محصولات کشاورزی سودهای عظیمی کسب کردند، و تجار و دلالان استانبول که در موقعیتی بودند که هم از صادرات ترکیه و ارزش افزوده بالای آن بهره‌برداری کردند و هم از کمبود شدید کالاهای وارداتی ضروری. کشاورزان تقریباً به‌طور کامل مرکب از ترک‌های مسلمان بودند؛ تجار هنوز به‌طور وسیعی، اگر نه تماماً، اعضای سه جماعت از اقلیت‌ها، یونانی‌ها، یهودی‌ها و ارمنی‌ها، بودند.

مالیات بر سرمایه محدود به صاحبان دارایی‌ها مثل کشاورزان و تجار بزرگ نبود،

بلکه همچنین بر بسیاری از مردم فقیر که توان پرداخت نداشتند مالیات بسته می‌شد. (۱۱۵) قصورکنندگان از پرداخت مالیات در معرض مصادرهٔ اموال، توقیف و تبعید به صورت نیروی کار در اردوگاه‌های کار اجباری بودند. از کل ۳۱۵ میلیون لیره ترکی جمع‌آوری شده، ۵۳٪ توسط غیرمسلمانان، ۳۶/۵٪ توسط مسلمانان و ۱۰/۵٪ توسط خارجیان مقیم ترکیه، پرداخت شده بود. (۱۱۶) مالیات بر سرمایه نه تنها برای حکومت سودآور بود، بلکه برای متحدان اجتماعی آن نیز به‌طور کلی سودآور بود. بربروگلو (۱۱۷) استدلال می‌کند که مالیات بر سرمایه هرگز هدفش را به انجام نرساند، ولی علیه کمپرادورهای اقلیت‌ها برای تضمین سلطهٔ بورژوازی کمپرادور ترکی که تقاضاهای وسیع‌تر آنان به صورت آزادسازی تجارت، برقراری مجدد روابط نزدیک با کشورهای امپریالیستی به منظور بسط حوزهٔ فعالیت‌های صادرات - واردات خودشان و بیرون راندن، یا کنترل انحصاری یافتن بر، گروه‌های کمپرادور اقلیت‌های رقیب بود، به کار گرفته شد.

به علاوه، تجار و صنعتگران خصوصی و نیز توده‌های مصرف‌کنندهٔ عادی از پیامدهای جنگ و سیاست‌های حکومت شکایت داشتند. جنگ تورم شدید و کمبود کالاهای وارداتی را ایجاد کرده بود، و صاحبان درآمدهای ثابت و کارگران روزمزد (به ویژه طبقهٔ کارگر شهری و دهقانان) خیلی در رنج و عذاب بوده و در نهایت فقر زندگی می‌کردند. در واقع، همان‌طور که هیل (۱۱۸) متذکر می‌شود، به‌طور تناقض آمیزی:

«سودآوری ایام جنگ انباشت سرمایهٔ طبقهٔ تجاری را افزایش داد، و این امر تقاضا برای تغییر را، هم از ناحیهٔ کسانی که کسب سود کرده بودند و هم از ناحیهٔ کسانی که به‌واسطهٔ تورم متضرر شده بودند، تشدید نمود. در نتیجه، سرمایه و ابتکار عمل سرمایه‌گذاران خصوصی که در دههٔ ۱۹۲۰ و اوایل دههٔ ۱۹۳۰ آشکارا مفقود بود، اینک شروع به سربلند کردن و نمودار شدن کرده بود.»

اما انباشت سرمایه تحت سرمایه‌داری دولتی دههٔ ۱۹۳۰ و اوایل دههٔ ۱۹۴۰ عمدتاً از طریق استثمار شدید کارگر روزمزد هم در صنایع دولتی و هم در صنایع خصوصی کسب شده بود، و تضادهای داخلی عمدهٔ رژیم در این دوره، بنا به نوشتهٔ بربروگلو (۱۱۹)، مبارزهٔ میان دولت و اشراف، دولت و بورژوازی کمپرادور، اربابان زمیندار و دهقانان، و

کارگران و دولت و بورژوازی ملی بود. تضاد میان دولت و اشراف حول محور اصلاحات ارضی بود (که علی‌رغم اجرای مکانیزاسیون کشاورزی و تعاونی‌ها و مؤسسات روستایی به اجرا درنیامده بود). به‌طور کلی، برنامه‌های توسعه آغاز شده توسط دولت «توسط اربابان زمیندار برای خدمت به منافع خودشان دستکاری شده بود.» (۱۲۰) یک حرکت مهم علیه اربابان زمیندار در ۱۹۴۵ صورت گرفت که طی آن حزب حاکم خلق یک لایحه قانونی مربوط به اصلاحات ارضی را ارائه نمود ولی پس از پنج ماه بحث و گفتگوی پارلمانی به‌طور اساسی تضعیف و به شدت منحرف گردید. (۱۲۱) بخش مربوط به مزارع رعیتی (۱۲۲) حذف شد و سایر بندها و مواد نیز تغییر نمود.^۱

طبق استدلال آکتان (۱۲۳) این قانون، زمین برای کشاورزانی که زمین کافی نداشتند یا هیچ زمینی نداشتند فراهم می‌کرد و به آنها در برپایی بنگاه‌های اقتصادی مربوط به مزارع با اعطای اعتبارات، کمک مادی و فنی، یاری می‌رساند. با این وجود، این قانون کاری به جزء جزء شدن زمین، بهبود و تنظیم شرایط اجاره‌داری و سهم‌بری در محصول، ادعا و بهبود بخشیدن زمین‌های بی‌آب و موات برای توزیع، یا سازماندهی کشاورزان کوچک به تازگی به وجود آمده برای خودیاری و اسکان مجدد در امر کشاورزی، نداشت و به این امور نمی‌پرداخت. به علاوه حتی همین قانون تغییر کرده، محدود و دیر هنگام هم فقط به‌طور مختصر اجرا شده بود که دلیل آن هم «ملاحظات سیاسی» بود. (۱۲۴) در واقع، اگر فشارهای اجتماعی و اقتصادی برای اصلاحات ارضی افزایش می‌یافت، همان‌طور که پروین و هیک (۱۲۵) می‌نویسند، اتحاد اولیه میان زمینداران بزرگ و صاحبان منافع تجاری و صنعتی بزرگ، و نیز بین زمینداران بزرگ و اکثریت گروه‌های شهری و روستایی با درآمد پایین، نهایتاً فرو می‌پاشید. در ۱۹۴۷ توزیع زمین با زمین‌های دولتی و بنیادهای مذهبی آغاز شد ولی تا ۱۹۵۰ فقط چند قطعه زمین هزار هکتاری (donums) به‌طور میانگین توزیع شده بود. (۱۲۶) بدین ترتیب، همان‌طور که آکتان (۱۲۷) یادآور می‌شود:

«تقریباً فقط زمین‌های دولتی به میزان کمی توزیع شده بود، که

کشاورزان جدیدی با زمین نا کافی به وجود آورد. از تعداد بسیار اندکی از

املاک بزرگ سلب مالکیت شده بود و به کسانی که از این قانون بهره‌مند می‌شدند، از نظر استقرار بنگاه‌های اقتصادی مربوط به مزارع جدید، کمک چندانی نشد.

آکتان (۱۲۸) اضافه می‌کند که مطابق با آمار و ارقام‌های ۱۹۵۰:

«از کل $\frac{2}{3}$ میلیون خاتواده کشاورز، حدود $\frac{1}{7}$ میلیون خانوار ($\frac{72}{6}\%$) مالک زمین خودشان بودند و روی آن کار می‌کردند. نیم میلیون خانوار فقط مالک بخشی از زمینی بودند که روی آن کشت و زرع می‌کردند و بقیه قسمت‌های زمین را اجاره کرده و سهم می‌بردند. بیش از $\frac{100}{000}$ کشاورز مالک هیچ قطعه زمینی نبودند. بدین ترتیب در ۱۹۵۰، بیش از یک چهارم ($\frac{27}{4}\%$) از کشاورزان همه یا بخشی از زمین‌هایی را که روی آن کار می‌کردند اجاره کرده یا در محصول سهیم می‌شدند، علاوه بر $\frac{300}{000}$ کشاورز دیگر که کارگر کشاورزی فصلی یا دائمی بودند.»

عیب و نقص مهم دیگر در ساختار ارضی، همان‌طور که آکتان (۱۲۹) استدلال می‌کند، «جزء جزء شدن مفرط املاک» بود: بنا به سرشماری کشاورزی ۱۹۵۰، تنها پنج درصد از خانوارهای کشاورز بنگاه‌های اقتصادی مربوط به مزرعه‌شان را در یک واحد داشتند. میانگین تعداد اجزاء و بخش‌های رشته‌ای در هر مزرعه هفت، عدد بود، و حدود یک سوم مزارع در ترکیه مرکب از ۱۳ رشته و شعبه متفاوت یا بیشتر می‌شد.

به علاوه، پس از شکست اولیه دولت در تبدیل بورژوازی کمپرادور ترکی به سرمایه‌داران صنعتی و آغاز سرمایه‌داری دولتی، نیروهای کمالیستی یک نوع قانون مالیات بر سرمایه در اوایل دهه ۱۹۴۰ برقرار کردند تا از سودهای گزافی که در دوران جنگ نصیب بورژوازی کمپرادور و زمینداران بزرگ شده بود مالیات بگیرند. (۱۳۰) اما همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این قانون عمدتاً علیه کمپرادورهای اقلیت‌های قومی اعمال شده بود. علاوه بر آن، دولت‌سالاری، به ویژه در دهه ۱۹۴۰، نتوانست نرخ رشد اقتصادی را در مجموع تسریع نماید. همان‌طور که محمد (۱۳۱) استدلال می‌کند، علی‌رغم بیش از ۵۰٪ افزایش تولید صنعتی بین سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۴۶، تولید کشاورزی در این

دوره تقریباً افزایش نیافت و درآمد ملی متوقف ماند ضمن اینکه بر حسب سرانه کاهش یافت. عیساوی (۱۳۲) ذکر می‌کند که سرمایه‌گذاری کاهش یافت و تولید تجهیزات حمل‌ونقل و صنعتی رو به زوال نهاد؛ درآمد سرانه تا حدود یک چهارم نزول کرد و شاخص هزینه زندگی از ۱۰۰ در ۱۹۳۹ به ۳۵۰ در ۱۹۴۵ افزایش یافت و سختی معیشتی را برای بخش وسیعی از جمعیت سبب شد.

غفلت از کشاورزی، که بنا به نوشته محمد (۱۳۳) چهار نفر از هر پنج نفر ترک وابسته و متکی به آن بودند، عدم تعادلی جدی در استراتژی دولت‌سالاری بود، به خصوص اگر به خاطر بیاوریم که برنامه صنعتی شدن دولت‌سالارانه به شدت از منابع داخلی از طریق مالیات گرفتن و پس‌انداز اجباری از نظر مالی تأمین شده بود:

«این استراتژی به گسترش و افزایش فاصله اقتصادی و نیز سیاسی بین توده‌های روستایی و نخبگان مرکز که استراتژی دولت‌سالارانه را اداره می‌کردند، کمک کرد.... دولت‌سالاری در واقع یک اقتصاد غیررقابتی و بسته، تحت سلطه انحصارات دولتی که خوب مدیریت نشده و به طور فزاینده‌ای کارکنان مازاد داشت، به وجود آورد. دولت‌سالاری به جای آنکه تجربه‌ای در زمینه مساوات‌طلبی مردم‌گرایانه باشد، مدلی از سرمایه‌داری دولتی را رشد و تکامل داد که اساساً در راستای منافع یک گروه از نخبگان ممتاز کنترل‌کننده دستگاه دولتی اداره می‌شد.» (۱۳۴)

به علاوه، کارگران هم توسط دولت و هم توسط بورژوازی ملی استثمار شده بودند. تعداد آنان در صنایع کارخانه‌ای به خصوص پس از نیمه دهه ۱۹۳۰ افزایش یافته و تا اواخر دهه ۱۹۴۰ به ۴۲۷۰۰۰ نفر رسیده بود، ولی داده‌ها نشان می‌دهد که دستمزد آنها رو به کاهش بود. (۱۳۵) دستمزد واقعی نه تنها در طول ۴۳-۱۹۳۹ شدیداً کاهش یافت، بلکه کارگران مجبور به کار بیشتر از طریق بالا بردن سرعت کار و مدت کار تا یازده ساعت در روز شدند. (۱۳۶) بنا به نوشته نیکلز و کاوچی (۱۳۷) «نیروی کار اجباری» برای معادن که از مناطق بالکان در دوره عثمانی آورده شده بود، در این دوره تا ۱۹۴۸ همچنان عملی و دنبال شد (و رسماً تا پایان ۱۹۶۰ لغو نشد)، و این بار نیروی کار اجباری از روستاها آورده شد، و در معادن زغال‌سنگ آنها ملزم به سه ساعت کار بیشتر در روز

نسبت به قبل بودند.

به علاوه، قیمت‌ها به‌طور مداوم بالا رفت و سبب افزایش شدید شاخص هزینه زندگی در طول ۵۰-۱۹۳۸ شد؛ قدرت خرید کارگران حتی برای تأمین نیازهای اساسی مثل غذا در حد قابل توجهی کاهش یافت، و مصرف تعداد زیادی از اقلام غذایی عمده به شدت کاهش یافت. (۱۳۸) همچنین «سوء تغذیه گسترده» وجود داشت که طی آن بسیاری افراد با تهدید روزانه گرسنگی و قحطی، همراه با بیماری‌های بی‌شمار که اغلب منجر به مرگ زودرس می‌شد، روبه‌رو شدند. (۱۳۹) مطابق با نتیجه‌گیری نویسنده تُرک بربروگلو (۱۴۰)

«نه تنها صنعتی شدن تحت رژیم سرمایه‌داری دولتی از طریق استثمار فوق‌العاده کارگران روزمزد صورت گرفته بود (به وسیله به خود اختصاص دادن ارزش مازاد از کارگران توسط دولت و سرمایه خصوصی)، بلکه سهم خیلی مهمی از درآمدهای دولت نیز از طریق مالیات گرفتن از کارگران و دهقانان فراهم شده بود... در پیوند با قیمت‌های رو به افزایش و دستمزدهای رو به کاهش، این بار و مسئولیت سنگین، فقر و تهیدستی کارگران را بیشتر شتاب بخشید و بسیاری از آنان در فقر و نداری غرق شدند.»

بدین ترتیب، نخبگان نظامی - بوروکرات و حزب حاکم پس از ۱۹۴۵ مشروعیت‌شان را در میان توده‌ها از دست دادند، زیرا آن برنامه‌ها نتوانست شرایط زندگی دهقانان را بهبود بخشد. به علاوه، برخی گروه‌ها و یا نخبگان اجتماعی و اقتصادی جدید در مناطق شهری در حال ظهور بودند.

شهرها تا ۱۹۴۵ از نظر پرستیژ اجتماعی و نفوذ اقتصادی تحت سلطه بوروکراسی حکومتی و اشراف و اعیان محلی بود. اما رشد صنعت و تجارت پس از جنگ جهانی دوم، و مهاجرت روستائیان به شهرها، عمیقاً در حال تغییر ساختار اجتماعی مراکز شهری بود، و طبقه تجاری و کارآفرینان در حال ظهور بودند. بنا به نوشته اولمان و تاجاوا، (۱۴۱) این کارآفرینان عمدتاً در مقیاسی کوچک عمل می‌کردند و کنترل و مدیریت بنگاه اقتصادی‌شان را، که اکثراً پس از ۱۹۴۶ تأسیس شده بودند، در دستان خودشان یا

در دستان اعضای خانواده‌های خیلی نزدیک‌شان نگه می‌داشتند. این نویسندگان (۱۴۲) می‌افزایند:

«مدارک و شواهدی وجود دارد که در طول این دوره، پرستیژ کارکنان خدمات شهری کاهش یافت در حالی که پرستیژ تجار و بازرگانان افزایش یافت. از نظر سیاسی، این تغییرات در ظهور یک سری سازمان‌های حرفه‌ای و گروه‌های فشار، همچون اتاق‌های بازرگانی و صنعت، کشاورزی، اتحادیه‌های کشاورزان، اتحادیه‌های صنعتگران و پیشه‌وران و تجار کوچک، و غیره مؤثر و مشهود بود.»

در انتخابات ملی ۱۹۴۶ تعداد نمایندگان مرتبط با بوروکراسی اداری - نظامی از ۴۷٪ کل در مجمع یا مجلس هفتم (۴۶-۱۹۴۳) به ۳۶٪ در مجلس هشتم (۵۰-۱۹۴۶) کاهش یافت؛ در عوض اربابان زمیندار و تجار بیش از ۵۰٪ افزایش در نمایندگی به دست آوردند، یعنی از ۱۴٪ به ۲۲٪، در حالی که صاحبان حرف و مشاغل افزایش اندکی در نمایندگی، از ۳۴٪ به ۳۸٪، کسب کردند. (۱۴۳) نخبگان روستایی و طبقه تجاری جدید از مداخله خودسرانه دولت و دولت‌سالاری ناراضی و ناخشنود بودند و خواهان اتخاذ یک استراتژی تأکیدکننده بر کشاورزی، آزادسازی تجاری و تجارت آزاد بودند. این نوع تقاضاها با منافع قدرت‌های غربی، به ویژه ایالات متحده (US) همخوانی و سازگاری داشت. اختلاف و شکاف در درون حزب حاکم RPP در اوایل ۱۹۴۶، و ایجاد (۱۹۴۶) و پیروزی حزب دموکراتیک (DP) در انتخابات ۱۹۵۰ این گرایش جدید را منعکس می‌کند که منتهی به کنترل آن بر حکومت و حکومت DP در دهه ۱۹۵۰ گردید.

گروه‌های اجتماعی مسلط، شامل زمینداران و تجار یا به قول معروف «بورژوازی کمپرادور» سعی داشتند بر مداخله‌گرایی دولت و سیاست حمایت‌گرایی آن در اقتصاد غالب آیند، و کنترل کامل بر قدرت سیاسی را به دست آورند.

در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن، نفوذهای خارجی فزاینده این تغییرات در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی را به ویژه از طریق کمک اقتصادی، وام، و کمک‌ها و امتیازات نظامی، تسریع نمود. ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۴۵ حدود ۱۲۷ میلیون دلار کمک اقتصادی و حدود ۱۸۷ میلیون دلار کمک‌های نظامی و اعتبارات از

بریتانیا، فرانسه و شوروی (سابق) دریافت کرده بود. (۱۴۴) اگرچه ترکیه به طور رسمی در جنگ بی طرفی اختیار کرده بود، اما از همان آغاز (۱۴۵)، و به خصوص از ۱۹۴۳، سیاست خارجی آن در خط انگلیس و سپس ایالات متحده آمریکا و در جهت حمایت از آنها بود. این روند بعداً و پس از جنگ، زمانی که فشار شوروی (سابق) برای کنترل مشترک روسی - ترکی بر تنگه‌های بسفور و داردانل توسط ترکیه رد شده بود، تشدید گردید (۱۴۶) و ترکیه یک متحد غرب در جنگ سرد شد.

ایالات متحده تحت «دکترین ترومن» با کمک‌های نظامی و اقتصادی شروع به نفوذ در نظام سیاسی و اقتصادی ترکیه نمود. ایالات متحده در ۱۹۲۶، ۲۵ میلیون دلار به ترکیه وام داد و تا ۱۹۴۹ کمک‌های اقتصادی آن به ترکیه به ۱۸۱/۷ میلیون دلار رسید که تا ۱۹۵۲ این کمک‌ها به ۳۵۱/۷ میلیون دلار بالغ شد. مهم‌تر آنکه در حالی که کمک‌های نظامی ایالات متحده به ترکیه در ۱۹۲۸، ۱۰۰ میلیون دلار بود، این کمک‌ها تا ۱۹۵۱ به ۴۴۷ میلیون دلار و تا ۱۹۵۲ به ۶۸۷ میلیون دلار رسید. کل «کمک» ایالات متحده به ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲، یک میلیارد دلار بود. (۱۴۷) در ۱۹۴۸، ترکیه همچنین یک عضو بنیان‌گذار سازمان همکاری اقتصادی اروپا (OEEC)، بعدها OECD)، برای اداره امور مربوط به کمک مارشال شد و تا ۱۹۵۰ از این سازمان حدود ۱۸۳ میلیون دلار کمک اقتصادی و نیز حدود ۲۰۰ میلیون دلار کمک نظامی دریافت کرد. (۱۴۸) به علاوه، ترکیه در ۱۹۴۹ عضو شورای اروپا و نهایتاً در ۱۹۵۲ عضو ناتو شد. علاوه بر اینها، این «میل و آرزوی راضی و خشنود کردن غرب، به خصوص آمریکایی‌ها» (۱۴۹)، منتهی به تغییرات در سیاست داخلی و نیز خارجی شده بود. ترکیه خودش را «به‌طور کامل و بی‌پرده با غرب بازشناسی و تعیین هویت می‌کرد». (۱۵۰) اگرچه لویس (۱۵۱) نظریه «مداخله مستقیم آمریکا» به نفع این تغییرات را قبول ندارد، با این وجود، او بر این باور است که:

«شکی وجود ندارد که فشار آمریکا قویاً به نفع سرمایه‌گذاری خصوصی و علیه دولت‌سالاری اِعمال می‌شد، و تحرکات حکومت حزب خلق در این جهت، بدون تردید تا اندازه زیادی به واسطه شرایط وام‌های آمریکا و رایزنی مشاوران آمریکایی صورت می‌گرفت... آنها در ایجاد

فضایی مساعد کمک کردند.»

همچنین کارپت (۱۵۲) معتقد است که:

«صنعتی شدن اولیه که تحت یک نوع سفت و سخت، پرهزینه، و محدودگر از سرمایه‌داری دولتی کنترل شده توسط یک بوروکراسی اقتصادی آغاز شد، پس از ۱۹۴۷، تا حدودی از طریق فشار مؤثر و نافذ ایالات متحده، با نیازها و قوانین یک اقتصاد بازار آزاد هماهنگ و سازگار بود. به تدریج گروه‌های سرمایه‌گذار و کارآفرین به عنوان مشارکت‌کنندگان و نفع‌برندگان از نظام اقتصادی و سیاسی در حال توسعه به رسمیت شناخته شدند.»

نتیجه‌گیری

بدهی خارجی از حدود ۲۳۶ میلیون دلار در ۱۹۳۸ به ۴۳۹ میلیون دلار تا دسامبر ۱۹۴۵ افزایش یافته بود، و تولید ناخالص ملی سرانه هنوز عمدتاً پایین‌تر از سطح ۱۹۳۹ بود که تا ۱۹۵۰ ادامه یافت. (۱۵۳) نسبت سرمایه‌گذاری در ۱۹۴۸ تنها ۸/۸٪ GNP بود. (۱۵۴) میانگین افزایش سالانه GNP سرانه (TL) در طول ۳۹-۱۹۳۰، ۴٪ بود ولی در فاصله ۵۰-۱۹۴۰ به ۲/۰٪ کاهش یافت؛ و نابرابری رو به رشد از نظر توزیع درآمد مربوط به دوره قبل در دوره بعد تشدید شد، که با کاهش استانداردهای زندگی در ۱۹۵۰ تقریباً به همان سطح ۱۹۳۸ همراه بود. (۱۵۵) نابرابری در توزیع املاک عظیم بود، ساختار اقتصاد روستایی دست نخورده باقی ماند و هیچ نوع اصلاحات ارضی صورت نگرفت. همان‌طور که آکتان (۱۵۶) درباره شکست تجربه ترکیه در اصلاحات ارضی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ متذکر می‌شود:

«تلاش‌های انجام شده در تقریباً دو دهه بهبود مادی در موقعیت اجاره‌داری زمین ایجاد نکرد. شرایط کارگران کشاورزی بی زمین، اجاره‌داران و سهم‌بران خیلی تغییر نکرد و جزء جزء شدن زمین‌های کشاورزی هم متوقف نشد. به علاوه، امیدها و اشتیاق‌های طولانی و پایدار میلیون‌ها کشاورز تحقق نیافت و بسیاری از حامیان جدی و

ایده‌آلیست جنبش به‌طور دردناکی مایوس و ناراضی شدند.»

آکتان (۱۵۷) برای تشریح توزیع نابرابر زمین در جامعه‌ای عمدتاً دهقانی مثل ترکیه، پس از سه دهه «شبه نوسازی»، به یک بررسی کشاورزی در ۱۹۵۲ ارجاع می‌دهد:

«تقریباً یک سوم کشاورزان در ترکیه روی کمتر از پنج درصد کل زمین‌های زراعتی و تقریباً دو سوم آنان روی کمتر از ۲۰٪ آن زمین‌ها کار می‌کردند. منطقه زمین‌های کشت و زرع شده که توسط بیش از سه چهارم کشاورزان روی آن کار می‌شد به کمتر از ۳۰٪ کل زمین‌ها می‌رسید. از طرف دیگر، کمتر از یک چهارم کشاورزان بیش از ۷۰٪ زمینها را در اختیار داشتند. فقط ۳۸۰۰۰ نفر مالک بزرگترین واحدهای کشاورزی بودند که بالغ بر تقریباً پنج میلیون هکتار و حدود یک چهارم کل زمین‌های قابل کشت می‌شد. معنی این سخن آن است که در ۱۹۵۲، تقریباً یک میلیون خانوار که وابسته و متکی به کشاورزی برای گذران زندگی‌شان بودند، یا بی‌زمین و یا دارای زمین ناکافی بودند.»

استقلال سیاسی به قیمت وابستگی اقتصادی به دست آمده بود و سیاست‌های اقتصادی از همان آغاز یک‌سویه و در راستای منافع اربابان زمیندار و تجار و متحدین خارجی آنان بود. دولت‌سالاری و سیاست حمایت‌گرایی هم نتوانست بر این گروه‌های اجتماعی قوی و حامیان خارجی آنها غالب آید. بدین ترتیب، صنعتی شدن به رهبری بورژوازی ملی رخ نمود و طبقات متوسط و پایین در شهر و روستا، از این فرآیند تغییرات اقتصادی منتفع نشدند.

عدم تغییر اساسی و ساختاری در روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی مسائل مربوط به فقر و شکاف طبقاتی و عدم تعادل و تعامل صحیح میان شهر و روستا و کشاورزی و صنعت را حل نشده باقی گذارد. علی‌رغم رشد اقتصادی در پیوند با بازار جهانی و افزایش صادرات و کسب درآمد ملی بیشتر، فرایند انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری مجدد با جهت‌گیری ملی و با حضور قوی طبقات اجتماعی مولد و مستقل صورت نگرفت و لذا توسعه اقتصادی و صنعتی محقق نشد. بحران اقتصادی - اجتماعی

رژیم کمالی را وادار به پاسخگویی به نیازها و منافع اقشار و طبقات جدید و رو به رشد در سال‌های پس از ۱۹۵۰ نمود.

یادداشت‌ها:

1. Keyder, Caglar, *The definition of a peripheral economy: Turkey 1923-1929*, Cambridge: Cambridge University Press, 1981.
- 2, 3. Parvin, M. & Hic, M., "Land reform versus Hural agricultural reform," in *International Journal of Middle East Studies*, 16 (2) , 1984 , p. 212.
4. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 12.
5. Parvin, M. & Hic, M. *Op.Cit.*, p. 212.
6. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 13.
7. *Ibid.*, p. 20.
- 8, 9. *Ibid.*, p. 21.
10. *Ibid.*, pp. 22-3.
11. *Ibid.*, p. 23.
12. *Ibid.*, pp. 13-14.
13. *Ibid.*, p. 15.
14. *Ibid.*, p. 24.
15. *Ibid.*, p. 3; Boratav k. and Ahmad, F. in Kazancigil A. & Ozbudun, E. *Op.Cit.*, pp. 157-8, 167-9.
16. Mehmet, Ozay, "Turkey in crisis: some contradictions in the kemalist development strategy", in *International Journal of Middle East Studies*, 15 (1) , 1983, p. 50.
17. Parvin, M. & Hic, M. *Op.Cit.*, p. 229.
18. Mehmet, O., *Op.Cit.*, p. 50.
19. Berberoglu, Berch, *Turkey in crisis: from state capitalism to neocolonialism*. London, Westport, Conn: Zed L. 1982, p. 24.
20. Hale, william M., *The political and economic development of modern Turkey*, New York: St. Martin's Press, 1981, pp. 39-40.
21. Aktan, R., "Problems of land reform in Turkey" in the *Middle East*

- Journal*, 20 (3), 1966, p. 319.
22. Berberaglu, B., *Op.Cit.*, p. 24.
23. Mehmet, O. *Op.Cit.*, p. 51.
- 24, 25. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 3.
26. Boratav K., in Kazancigil, A. & Ozbudun, E. *Op.Cit.*, p. 168; Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 314.
27. Keyder, C., *Op.Cit.*, pp. 57-61.
28. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 314; Karpat, K. H., *Op.Cit.*, pp. 54-55.
29. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 26.
30. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 26.
31. Issawi, Charles, "The Economic History of Turkey, 1800-1914", Chicago & London: The University of Chicago Press, 1980, p. 366.
32. Shorter, Frederic C., "The Population of Turkey after the War of Independence" in *International Journal of Middle East Studies*, 17 (4), 1985; p. 431.
33. *Ibid.*, p. 433.
34. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 27.
35. Parvin, M. & Hic, M. *Op.Cit.*, p. 212.
36. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 27.
37. *Ibid.*, p. 16.
38. *Ibid.*, p. 33.
39. Issawi, Ch., *Op.Cit.*, p. 367.
40. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 35.
41. *Ibid.*, p. 37; Hansen, B. *Op.Cit.*, pp. 314-317.
42. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 16.
43. Issawi, Ch., *Op.Cit.*, p. 366.
44. Keyder, C. *Op.Cit.*, p. 19.
45. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 316.
46. *Ibid.*, p. 317.
47. Shorter, F.C., *Op.Cit.*, p. 433.

48. Hale, W. M., *Op.Cit.*, p. 41.
49. *Ibid.*, pp. 45-7.
50. Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 52.
51. Keyder, C., *Op.Cit.*, pp. 35-7.
52. *Ibid.*, pp. 41-2.
53. *Ibid.*, p. VII.
54. *Ibid.*, p. 39.
55. *Ibid.*, pp. 130-31.
56. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 318.
57. *Ibid.*, pp. 317-18.
58. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 29.
59. Issawi, Ch. *Op.Cit.*, p. 367.
- 60, 61. Berberoglu, B. *Op.Cit.*, p. 28.
62. Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 197.
63. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 27; Boratav K., in Kazancigil, A., et. al, *Op.Cit.*, p. 170.
64. *Ibid.*, p. 29.
65. Mehmet, O., *Op.Cit.*, p. 50.
66. Keyder, C., *Op.Cit.*, p. 129.
67. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 320.
- 68, 69. *Ibid.*, p. 319.
70. Issawi, ch., *Op.Cit.*, p. 367.
71. Mehmet, *Op.Cit.*, p. 52.
72. Berberoglu B., *Op.Cit.*, p. 48; Boratav K., Kazancigil, A., et. al, *Op.Cit.*, p. 175.
73. Hansen, B., *Op.Cit.*, p. 321.
74. Keyder, C., *Op.Cit.*, pp. 129-30.
75. Hansen, B., *Op.Cit.*, pp. 322-23; Boratav K., *Op.Cit.*, pp. 174-5; Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 34.
76. *Ibid.*, p. 323.

77. Hale, W.M. *Op.Cit.*, p. 58.
78. *Ibid.*, p. 59.
79. Karpat, K., *Op.Cit.*, pp. 56.
80. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, pp. 38-9.
81. Mehmet, *Op.Cit.*, p. 52; Issawi, ch., *Op.Cit.*, p. 368.
82. Hale, W.M., *Op.Cit.*, p. 56.
83. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 40.
84. Issawi, ch., *Op.Cit.*, p. 368.
85. Hansen, B., *Op.Cit.*, pp. 330-31.
86. *Ibid.*, p. 331.
87. Parvin, M. & Hic, M., *Op.Cit.*, p. 216.
88. Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 52.
89. *Ibid.*, p. 56.
90. Kolars in Karpat, K., *Op.Cit.*, p. 195.
91. Issawi, ch., *Op.Cit.*, p. 369.
92. Karpat, Kemal H., "The Gecekondu: rural migration and Urbanization."
Cambridge: Cambridge University Press, 1976, p. 181.
93. Shorter, F.C., et.al., *Op.Cit.*, p. 428.
94. *Ibid.*, p. 429.
95. Boratav K., *Op.Cit.*, p. 179.
- 96, 97. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 60.
98. Issawi, Ch., *Op.Cit.*, p. 369.
99. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, pp. 44-47, 54-57.
100. *Ibid.*, p. 46.
101. Shorter, F.C., *Op.Cit.*, pp. 426-27.
102. *Ibid.*, p. 427.
103. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 47.
104. *Ibid.*, pp. 58-9.
105. *Ibid.*, pp. 58-9.
106. Aktan, R., *Op.Cit.*, pp. 319-20.

107. *Ibid.*, p. 320.
108. Ozbudun E. in Kazancigil A. et al. *Op.Cit.*, p. 86.
109. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 63.
110. *Ibid.*, p. 10.
111. *Ibid.*, p. 86.
112. *Ibid.*, p. 87.
113. Davison, Roderic H., *Turkey: a short history*, 2nd. enl. ed. Huntingdon: Eothen, 1988. p. 146.
114. Lewis, B., *The emergence of Modern Turkey*, 2nd ed. London; New york: Oxford University Press, 1968, p. 297.
115. *Ibid.*, p. 299.
116. Hale, W. M., *Op.Cit.*, p. 71.
117. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, pp. 57-8.
118. Hale, W.M. *Op.Cit.*, p. 60.
119. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, pp. 54-64.
120. *Ibid.*, p. 55.
121. *Ibid.*, p. 56.
122. Aktan, P., *Op.Cit.*, p. 320.
123. *Ibid.*, p. 320.
124. *Ibid.*, p. 321.
125. Parvin M. & Hic, M., *Op.Cit.*, p. 211.
126. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 56.
- 127, 128. Aktan, R., *Op.Cit.*, p. 321.
129. *Ibid.*, p. 322.
130. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 57.
131. Mehmet, O., *Op.Cit.*, p. 53.
132. Issawi. Ch., *Op.Cit.*, p. 369.
- 133, 134. Mehmet, O., *Op.Cit.*, p. 53.
135. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 60.
136. *Ibid.*, p. 61.

137. Nichols, Theo & Kahveci, Erol, "The Condition of Mine Labour in Turkey: Injuries to Miners in Zonguldak" in *Middle Eastern Studies*, 31 (2), 1995, pp. 200-201.
138. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 62.
- 139, 140. *Ibid.*, p. 63.
141. Ulman, A. Haluk & Tachau, Frank, "Turkish Politics: The Attempt to Reconcile Rapid Modernization with Democracy" in the *Middle East Journal*, 19(2), 1965, p. 157.
142. *Ibid.*, p. 157.
143. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, pp. 56-7.
144. Hale, W. M., *Op.Cit.*, p. 74.
145. Lewis, B., *Op.Cit.*, p. 295; Davison, R. H., *Op.Cit.*, p. 145.
146. Davison, P.H., *Op.Cit.*, p. 147.
147. Berberoglu, B., *Op.Cit.*, p. 65.
148. Hale. W.M., *Op.Cit.*, pp. 74-5.
- 149, 150. Lewis, B., *Op.Cit.*, p. 313.
151. *Ibid.*, p. 315.
152. Karpat, K., *Op.Cit.*, pp. 52-3.
153. Hale, W.M. *Op.Cit.*, pp. 75-7.
154. Nuri, Eren, "Financial Aspects of Turkish Planning" in the *Middle East Journal*, 20(2), 1966, p. 191.
155. Hale, W. M. *Op.Cit.*, pp. 76-8.
156. Aktan., R., *Op.Cit.*, p. 321.
157. *Ibid.*, p. 322.

